هو العلیم

مخصص متصل و منفصل، چه تفاوتی در ظهور عام؟

نقد تفصیل آخوند و تأثیر شرایط بر فهم کلام

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عامّ و خاصّ ـ جلسه چهل و ششم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

مخصص مجمل و اقسام تخصیص عام

مرحوم آخوند فصلی را در بحث تخصیص عامّ به مخصِّص مجملِ مفهومی یا مصداقی مطرح می‌کنند. مخصِّص درصورتی‌که اجمال داشته باشد، مفهوماً یا مصداقاً، می‌تواند مردّد بین أقلّ و أکثر باشد یا مردّد بین متباینین باشد و این مخصّص [می‌تواند] متّصل باشد یا منفصل. در این صور هشت‌گانه چه باید کرد؟[1]

نقد تفاوت مخصص متصل و منفصل

قبل از شروع در اقسام این صور، از باب مقدّمه بیان مطلبی ضروری به‌نظر می‌رسد، خیال می‌کنم قبلاً هم به آن اشاره شده است که برای مباحث آتیهٔ ما در باب عامّ یا اطلاقات خیلی مهمّ است؛ [آن مطلب اینکه] فرقی را که بین مخصّص متّصل و منفصل گذاشته‌اند و مخصّص متّصل یا مقیِّد متّصل را دخیل در تغییر مفهوم مقیَّد یا عامّ می‌دانند، این فرق بلاوجه است.

مخصص و بیان مراد واقعی متکلم

مخصّص عبارت است از تغییر مفهوم عامّ ثبوتاً؛ به این معنا که نفس متکلّم در مقام ثبوت، آن معنایی را که در مقام اثبات القاء کرده است، آن معنا باید خودش را با مخصّص وفق بدهد؛ به‌عبارت‌دیگر متکلّم نتوانسته است آن معنای ملقا را با عبارت واحد بیان کند و مجبور به تغییر آن و مجبور به القاء آن مطلب و مراد نفسانی، با عبارت و بیان دیگر شده است.

حالا یا یادش رفته است که در وهلهٔ اول بیان کند و یا اینکه به‌خاطر مصلحتی آن معنا را اوّلاً بلا اوّل القاء نکرده است. آن دیگر بسته به صلاح و بسته به مقام اثبات است که متکلّم به چه داعی آن مراد را اول بیان نکرده است. چه‌بسا آن مراد با یک مستثنای متّصل بیان می‌شود و چه‌بسا آن مراد با یک مستثنیٰ و تخصیص منفصل بیان می‌شود. از این نقطه‌نظر، بین این دو فرقی نیست.

تمایز در انعقاد ظهور عام و نقد آن

لذا کلام افرادی که بین مخصّص متّصل و منفصل مَیز قرار داده‌اند و فرموده‌اند:

> «چنانچه عامّی و مخصّص متّصلی داشته باشیم، آن مخصّص متّصل از اول، آن معنای عامّ را در مراد مبیَّن از مستثنای متّصل ظهور می‌دهد و اگر تخصیص منفصلی داشته باشیم، آن حجّیت ظهور عامّ در همان کلام ملقای از متکلّم، تحقق پیدا می‌کند و در واقع این مستثنیٰ و مخصّص منفصل، از آن عامّ رفع ظهور می‌کند؛ نه‌اینکه در یک معنای ابتدایی، ظهور را در عامّ منعقد می‌کند.»

این کلام وجهی ندارد. این کلام، دیگر در جای خودش نیست؛ به‌جهت‌اینکه ما ظهور را، همان‌طوری‌که قبلاً عرض کردیم ، در هویّت کلامی می‌دانیم که آن کلام، مراد متکلّم را بیان کرده باشد و متکلّم حقّ دارد تا زمان فرارسیدن عمل، در آن مراد خود تغییر و تبدّل ایجاد کند؛ یعنی مراد خود را به صوَر مختلفی بیان کند.

تغییر رأی و تأخیر در بیان مراد

من‌باب‌مثال یک‌وقت مراد متکلّم، اول این است که إکرامِ همهٔ علماء باشد، بعد تبدّل رأی برایش پیدا می‌شود؛ در این صورت چنانچه قرینه داشته باشیم، در اینجا به‌واسطهٔ آن مخصِّص، از ظهور رفع‌ید می‌کنیم.

---

[1] ***کفایة الأصول***، ص ۲۲۰.

ولی یک‌وقت مراد متکلّم اوّلاً بلا اوّل علمای غیر فاسق است ولی به‌خاطر مصلحتی فاسق را ذکر نکرده و ما این را روی قرائن می‌دانیم که مراد متکلّم اوّلاً بلا اوّل عالِم غیر فاسق است؛ ولی در وهلهٔ اول گفته است: «أکرِم العُلماء»، بعد که نیم ساعت گذشته است، فی‌المجلس گفته است: «لا تُکرِم الفُسّاقَ منهُم»، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که «لا تُکرِم الفُسّاقَ»، به‌لحاظ انفصالش باعث می‌شود که ما رفعید از ظهور «أکرِم العُلماء» کنیم؛ بلکه «أکرِم العُلماء» به انضمام «لا تُکرِم الفُسّاقَ مِن العُلماء»، مجموعاً ظهور در عالِمِ غیر فاسق دارد.

چطور اینکه اگر از اول می‌گفت: «أکرِم العُلماءَ غیرَ فُسّاقٍ»، کلامش ظهور در عالِم فاسق پیدا می‌کرد؛ الآن هم این استثنای منفصل و تخصیص منفصل، آن ظهور را از بین نمی‌برد و حاکم بر آن ظهور نمی‌باشد؛ بلکه در اینجا به آن «أکرِم العُلماء»، ظهور می‌بخشد و اهداء ظهور می‌کند. در اینجا فرقی نمی‌کند.

رفع ظهور در صورت تغییر مراد متکلم

مگر اینکه ما قرینه داشته باشیم بر اینکه منظور متکلّم از «أکرِم العُلماء»، عالِم به‌نحو عموم بوده است، ولی بعداً به او گفتند: «آیا می‌خواهی بگویی که عالم و فاسق و... همه را اکرام کنند؟! این خلاف شرع است!»

متکلّم گفته است: «پس من [از این کلام] دست برمی‌دارم.» و یک تبصره و قانون گذاشته که عالِم را [در غیر فاسق] منحصر کرده است. در اینجا می‌توانیم بگوییم که این تبصره، ظهور آن عموم را برمی‌دارد؛ یعنی برای «أکرِم العُلماء» ظهوری منعقد شده بود؛ بعد این «لا تُکرِم الفُسّاقَ»، آن ظهور را برمی‌دارد.

ظهور شخصی در برابر ظهور نوعی

تلمیذ: مثل حقیقت و مجاز می‌ماند؛ وقتی که در موضوع‌له استعمال می‌شود، ظهور در حقیقت دارد؛ ولی قرینه می‌آید و این ظهور را برمی‌دارد.

استاد: نه، ما این را نمی‌گوییم. ما این‌طور نمی‌گوییم. ما می‌گوییم این کلام مُثبِت است. اینکه من خیلی روی مسئلهٔ ظهور از اول در بحث پارسال تا به حالا تکیه داشتم، به‌خاطر همین جهت است . ظهور عبارت است از آن مفاد و مرادی که کلام به‌واسطهٔ آن کلام لفظیِ خودش و الفاظ و حروف خودش، از آن مراد کشف و حکایت بکند. ما به این می‌گوییم ظهور.

تفاوت فهم مخاطبان از یک سخن

پارسال خدمتتان عرض کردم که این کلام ممکن است در إلقای به ظروف متفاوته و به افراد متفاوته، مرادها و مفهوم‌های مختلفی از آن استفاده بشود. این بحث، پارسال شد که متکلّم یک کلام را می‌گوید. وقتی که این کلام را به زید القاء کنیم می‌گوید که: «منظور مولا این است.» همین کلام را فی‌المجلس، عمرو می‌شنود، می‌گوید: «منظور مولا این [معنای دیگر] است.» همین کلام را فی‌المجلس و با إلقاء واحد، بکر می‌شنود، می‌گوید: «منظور مولا این [معنای سوم] است.»

چون هر کدام از این افراد برحسب قرائن و شرایطی که دارند و برحسب ارتباطی که با مولا دارند، یک مفاد و مراد را از این کلام می‌فهمند و این مفاد را بر متکلم تحمیل می‌کنند. یعنی می‌گویند که: «متکلّم باید این مفاد و این مراد را قصد کرده باشد.» ما این را می‌گوییم ظهور.

وابستگی ظهور به شرایط صدور کلام

بنابراین بیان ما در ظهور، دیگر ظهور شخصی می‌شود، نه ظهور نوعی. ما دیگر قائل به ظهور نوعی نیستیم؛ به این منوال که ما همچنین چیزی نداریم که کلام، لو خُلّی و طَبعَه، بدون هیچ‌گونه شرط و قرینه‌ای، فی‌حدّنفسه بر معنایی دلالت کند.

در خود زمان نبیّ اکرم یا ائمه علیهم‌السّلام هم وقتی که کلامی از ایشان إلقاء می‌شد، برحسب شرایط زمان و برحسب شرایط خود آنجا، کلام مفاد و مراد پیدا می‌کرد. به‌نحوی‌که اگر همین کلام را

در یک شرایط دیگر می‌گفتند، آن کلام معنای دیگری پیدا می‌کرد.

مثال کفش و نعل در تفسیر ظهور

من‌باب‌مثال اگر پیغمبر یا امام علیهماالسّلام بگویند: «مستحب است که انسان از کفشی استفاده کند که در آن کفش راحت باشد.» در اینجا اگر در میان اهل مدینه این کلام را بگویند، به‌خاطر حرارت آفتاب و...، اهل مدینه می‌گویند که: «نعلین پایت کنی.» بنابراین راوی می‌گوید که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «پوشیدن نعل مستحب است.»

درصورتی‌که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نفرمودند که: «نعل [مستحب است]!» بلکه می‌فرمایند که: «پوشیدن کفشی که موجب راحتی تو باشد مستحب است؛ کفشی را انتخاب نکن که برای تو [موجب] ضیق و... باشد.» در مدینه اگر کسی کفش معمولی بپوشد، در اذیّت و عَرق و... می‌افتد و مُتأذّی می‌شود.

حالا اگر در یک مکان بارانی و سردسیر که برف و... می‌آید، همین کلام را بگویند که: «کفشی را بپوش و پاپوشی برای خود انتخاب کن که موجب راحتی تو باشد.» آیا آنجا هم می‌گویند که منظور نعل است؟!

نه، در اینجا دیگر می‌گویند: «منظور کفش و پوتین یا موزه[1] است که متناسب با آن شرایط باشد.»

در اینجا حرف، حرف واحد است، یک واو هم کم و زیاد ندارد. اما همین حرف واحد در یک جمع، وقتی القاء بشود، از آن ظهور این مصداق فهمیده می‌شود و از همین حرف واحد بدون یک واو کم و زیاد در یک جمع دیگر و شرایط دیگر، چیز دیگری فهمیده می‌شود. این را می‌گوییم ظهور.

مراد ثبوتی و تعیین مصداق از قرائن

ظهور یعنی اینکه مخاطب از کلام ملقای از متکلّم، مفاد ثبوتیِ عندَ نفسِ المُتکلِّم را استفاده کند و در هر مخاطبی با توجه به شرایط و قرائن خودش تفاوت پیدا می‌کند. این ماحصل و چکیدهٔ مبنای ما در ظهورات است. بنابراین ما یک ظهور نوعی که صرف‌نظر از شرایط باشد نداریم.

پس وقتی شما کتاب را باز می‌کنید و می‌بینید که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «انسان باید کفشی بپوشد که این کفش موجب راحتی باشد.» اگر بپرسند که این کلام ظهور در چه دارد؟ می‌گوییم که ما اصلاً هیچ نمی‌فهمیم. اگر بپرسند که آیا این ظهور در نعل دارد یا ظهور در کفش دارد یا ظهور در پوتین دارد؟ می‌گوییم که نمی‌دانیم. اینکه می‌گوییم نمی‌فهمیم یعنی ظهور در مصداق را می‌خواهیم بگوییم نمی‌فهمیم! بحث، ظهور در مصداق است وإلاّ اینکه می‌گویند: «کفش و پاپوشی را برای خود انتخاب کن و بپوش که موجب فسح و راحتی‌ات باشد.» اینکه دیگر ظهور نیست؛ این نصّ است.

صحبت در مصداق است که این کلام در چه مصداقی ظهور دارد؟ ما نمی‌فهمیم، ولی می‌گوییم: «چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خطابشان با اهل مدینه بوده است، معلوم می‌شود این کلام، ظهور در نعل داشته است.»

حجیت ظهور و تعمیم حکم به مخاطبان

حالا آنچه بر این مسئله مترتّب و بار می‌شود و مبنای فکری ما را در سنّت تشکیل می‌دهد این است که اگر از این کلام، در نعل استفادهٔ ظهور کردیم، آیا برای ما هم حجّیت دارد یا دیگر حجّیت ندارد؟ در اینجا می‌گوییم که: «دیگر حجّیت ندارد.» و این خیلی بحث دقیق و مهمّی است که ما به‌نحو خاصّ استفادهٔ ظهور کنیم یا به‌نحو عامّ. آیا این ظهوری که در اینجا هست برای همهٔ افراد است إلیٰ یوم

---

[1] ***لغت‌نامه دهخدا***، موزه: [زَ / زِ] (اِ) به ترکی چکمه گویند.

القیامة یا برای یک عدّهٔ خاصّ بوده است؟ و این از أشکَل مشکلات است.

تلمیذ: تشخیصش خیلی مشکل می‌شود؟

محدودیت تعمیم استحباب نعل

استاد: بله، البته بعضی مواردش خیلی آسان و راحت است و نیاز به تتبّع و تفحّص و نیاز به سیر تاریخی ائمه علیهم‌السّلام ندارد. مثل همین مورد که دو دوتا، چهارتا است. در اینجا اگر بگوییم که این کلام در استحباب نعل حتی در سیبری ظهور دارد، همه می‌خندند.

می‌گویند: «دو روز این‌طوری بروی آنجا می‌میری!»

چطور ممکن است که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در دو متر برف بگویند که: «نعل زرد مستحب است و موجب توسعهٔ در رزق است و نعل زرد بپوشید»؟!

درست است که نعل زرد موجب توسعهٔ در رزق است؛ از دور مشخّص است و توجّه را به خودش جلب می‌کند و بالأخره موجب سلام و علیک و احوال‌پرسی و بعد هم موجب مسائل دیگر می‌شود؛ اما در کفش معمولی، این حرف‌ها نیست. اما دیگر نمی‌توانیم بگوییم که این قضیه حتی در سیبری هم صادق است! این مسئله غلط است و خلاف عقل است و با ادلّهٔ دیگر در تنافی و با همدیگر در تعارض هستند.

بله، در بعضی از موارد، تشخیص اینکه انسان استفادهٔ حکم عامّ بکند یا حکم مورد اطلاق بکند مشکل است.

شبهه مفهومی در مخصص مجمل

مرحوم آخوند در اینجا فصلی را که باز کرده‌اند و این فصلی بسیار مهم است و جای دقت و تأمّل دارد؛ بسیاری از مسائل در تحتِ این فصل می‌آید ، آن فصل این است که اگر عامّی داشته باشیم و آن عامّ دارای افراد مختلفة الحقایقی باشد یا اینکه متّفقة الحقایق و مختلفة الأعراضی باشد، بعد مخصِّصی این عامّ را تخصیص بزند و آن مخصِّصِ ما خود، مجمل است، حالا یا اجمال مفهومی دارد یا مصداقی؛ [حکم تخصیص عامّ به این مخصّص مجمل چیست؟]

تردید در معنای فاسق

اجمال مفهومی مثل‌اینکه مولا می‌گوید: «أکرِم العُلماء»، بعد به‌نحو منفصل می‌گوید: «لا تُکرِم الفُسّاقَ مِن العُلماء»، شک داریم که آیا به عالِم وحدت‌وجودی هم، فاسِق اطلاق می‌شود یا نمی‌شود؟ طبق آنچه آقایان می‌فرمایند! شبهه، شبههٔ مفهومی است؛ مصداقی نیست.

اشعار حافظ و نمونه شبهه مفهومی

حافظ رحمة‌الله‌علیه می‌فرماید:

ریا حلال شمارند و جام باده حرام *** [زهی طریقت و ملّت زهی شریعت و کیش][1]

یا در آن شعر دیگر می‌گویند:

ترسم که طَرفه‌ای نبرد روز رستخیز *** نانِ حلالِ شیخ ز جام حرام ما[2]

در اینجا این اشعار را بگوییم که این درس ما هم دچار اشکال بشود! این هم یکی از موارد شبههٔ مفهومیّه است که آیا در چنین مکان مقدّسی، چنین مطالبی را مطرح کردن خلاف شرع نیست؟! می‌فرمایند: «خلاصه اینکه آن نان حلال شیخ از جام حرام ما جلوتر بیفتد، معلوم نیست!»

نمونه دیگر برای تعیین مفهوم فاسق

---

[1] ***دیوان حافظ***، اشعار منتسب، شماره ۱۵.

[2] ***دیوان حافظ*** (طبع پژمان)، غزل شماره ۴:

ترسم که طرفه‌ای نبرد روز بازخواست *** نانِ حلالِ شیخ، ز آب حرام ما.

حالا شبهۀ مفهومیه را در هرچه شما می‌خواهید تصوّر کنید. ما در وحدت‌وجود تصور کردیم. شما می‌توانید در جای دیگر تصوّر کنید؛ مثلاً بگویید که: «شک داریم آیا فاسق فقط به تارک‌الصلاة گفته می‌شود یا به آن کسی که عقاید انحرافی هم داشته باشد، فاسق گفته می‌شود؟» این می‌شود شبهۀ مفهومی. حالا صحبت در این است که وقتی این شد شبهۀ مفهومی، آن «أکرِم العُلماء» چه صورتی پیدا می‌کند؟

این بحثی است که مرحوم آخوند شروع کرده‌اند. خیال می‌کنم اگر بخواهیم امروز که روز اول است واردش بشویم قدری طول بکشد. فعلاً این مطالب به‌عنوان مقدّمه عرض شد. إن‌شاءالله فردا مفصل‌تر و...

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد